

چند رباعی در نقدِ شادی پرستیِ غربِ ملعون؛ تقدیم به روحِ پرفتوحِ حضرتِ
مصباح‌الهدی^۱ و سفینه‌التَّجاةِ یزدی؛ سلام‌الله علیه

حضرتِ آدمِ سفیه (علیه‌ماعلیه) را وقتی کردند، از بهشت بیرون، بنا به روایات، به‌مدتِ
چندقرن، ملائکه‌جاتِ فلک‌زده فقط عروگوزِ گریه‌ی ایشان را از سر باز می‌کردند... بنا بر این آقای
مصباح‌الهدی^۱ و سفینه‌التَّجاةِ کاملاً درست می‌فرمایند! آدمی‌زاد باید فقط عروگوزِ گریه‌اش را به
آسمان برساند، نه قهقریچِ خنده و کون‌مستی‌اش را!

در پیرویِ غرب، که خاک‌اش بر سر
شادی‌کده کرده‌اید این دیرِ دو در
مرد از پی‌کُس، به کف گرفته علمی
زن، از پس و پیش، رفته هرشب به‌دَدَر!

آن‌کس که نه اشک‌اش دمِ مشک‌اش باشد
شایسته‌ی دوزخِ پر آتش باشد
زن گر باشد، جنده بُود در همه‌حال
گر مرد بُود، کافرِ جاکش باشد!

حُزن آمده از من و، طرب از شیطان
غربی شده‌ای تو ابله کون‌جنبان؟!
فردا که به گرزِ آتشین، مقعدِ تو
صدپاره کنم، غرب دهد خطِّ امان؟!!

...

این ژاژ نه مصباحِ هدی می خاید
الله، به آیه آیه می فرماید
چون مستام من، ز خونِ یکِ مِشتِ حزین
از شادی و خنده‌شان بدم می آید!



افاضاتِ حضرتِ مصباحِ الهدی و سفینة النجاة علیه السلام:

<http://www.peykeiran.com/Content.aspx?ID=36964>



م. سهرابی

<http://fardayerowshan.blogspot.com>